

من کی نرفتم؟

دوستان سلام در شماره (۱) خواندید که سیاوش برای آموختن هنرها و مهارت‌های زندگی به بارگاه رستم رفت. در آنجا رستم پس از آموختن فنون رزم و مهارت‌های گوناگون به سیاوش، آموزش منطق را در قالب معماهای منطقی آغاز کرد. حالا دنباله ماجرا را می‌خوانیم.

داستان دوم

رستم به سیاوش گفت: «آفرین جوان دانا. آن معما را به خوبی حل کردی. حالا می‌خواهم درباره علم منطق با تو سخن بگویم. منطق کلید حل همه معماهای زندگی‌ات خواهد بود. اولین درس من به تو درباره قانونی است که عرب‌ها به آن «قاعده امتناع جمع ضدین» می‌گویند.»

سیاوش با تعجب پرسید: «خب، این یعنی چه؟» رستم گفت: «حوصله کن جوان، تا بگویم. یعنی دو چیز یا دو جمله که خلاف هم باشند، هرگز نمی‌توانند با هم درست باشند. یا دو اتفاق مخالف هیچ وقت با هم رخ نمی‌دهد. مثلاً اگر من بگویم: امروز به شکار رفتم و بعد بگویم: امروز به شکار نرفتم، ممکن نیست هر دو جمله من درست باشند، اما حتماً یکی از آن‌ها درست است!»

سیاوش بلافاصله گفت: «پس ای پهلوان این جمله حتماً درست است!»

من امروز به شکار رفتم یا نرفتم. رستم در حالی که قهقهه می‌زد گفت: «آفرین جوان، معلوم است که درس پیش را فراموش نکرده‌ای. وقتی از کلمه یا استفاده می‌کنیم. جمله‌ای که می‌گوییم، در صورتی درست است که دو جمله‌ای که با یا به هم وصل کرده‌ایم، لاقلاً یکی‌شان (یا هر دو) درست باشد. ما می‌دانیم که یکی از دو جمله امروز به شکار رفتم و امروز به

شکار نرفتم درست است. پس جمله امروز به شکار رفتم یا نرفتم حتماً درست است! حالا که این درس را فرا گرفتی، این معما را پاسخ بگو: «وقتی در کابلستان بودم، روزی سواران شاه سه نفر را که متهم به دزدی از خیمه سربازان بودند، به آنجا آوردند.» شاه گفت: زود بگویید کدامتان در این کار بوده‌اید؟

آن سه نفر که **لهراسب**، **ضحاک** و **لهاک** نام داشتند، لرزان گفتند: لهراسب گفت: من در دزدی شرکت نداشتم!

ضحاک گفت: البته لهاک هم شریک نداشتم!

لهاک گفت: من دزدی کردم؟ فردای آن روز شاه به من گفت دو نفر از آن‌ها دروغ گفته‌اند.

سیاوش پرسید: «کدام یک از آن‌ها؟» و رستم قهقهه‌ای زد و گفت: «من کنجکاوای نکردم و چیزی نپرسیدم، ولی از همین جا فهمیدم چه کسی دزد اصلی بوده است. تو چطور!»

سیاوش کمی فکر کرد و گفت: «فهمیدم...» دوستان نوجوان شما چطور؟ آیا می‌توانید بگویید چه کسی دزدی کرده بود؟

رستم دستی بر سر سیاوش کشید و گفت: «آفرین به تو. حالا یک درس دیگر به تو می‌دهم. عرب‌ها قانون دیگری در منطق دارند که به آن «قاعده رفع مؤلفه»

می‌گویند. گفتیم اگر یک جمله از دو قسمت درست شده باشد که با حرف «یا» به هم مربوط شده باشند، به شرطی که یکی از دو قسمت (یا هر دو) درست باشد، می‌توان گفت آن جمله درست است.»

سیاوش: «بله پهلوان. مثلاً اگر من و شما امروز با هم فقط یک بار شطرنج بازی کرده باشیم و من بگویم: امروز من و رستم پهلوان یک بار یا دو بار با هم شطرنج بازی کردیم، حرف درستی زده‌ام!»

رستم: «آفرین. حتی اگر بگویی من و شما با هم یک بار یا دو بار شطرنج بازی کردیم یا به کابلستان رفتیم، باز هم درست گفته‌ای، چون اگر چه به کابلستان نرفته‌ایم و دوباره هم شطرنج بازی نکرده‌ایم، ولی یک بار شطرنج بازی کرده‌ایم و چون این جمله‌ها با حرف ربط یا به هم وصل شده‌اند، سپس جمله کلی درست است.

حالا یک چیز دیگر. فرض کن من بگویم: «افراسیاب برادرش را کشت یا کیکاوس شاه ایران نیست. و تو می‌دانی که من هیچ‌وقت دروغ نمی‌گویم و دروغگویی در میان ما ایرانیان بدترین کار است. حالا چه نتیجه‌ای می‌گیری.»

سیاوش: «جمله شما حتماً درست است. پس باید یکی از دو بخش آن که با حرف «یا» به هم مربوط شده‌اند، درست باشد. ولی من می‌دانم که بخش دوم آن نادرست است (زیرا کیکاووس، پدرم، شاه ایران است) پس حتماً باید بخش اول آن

درست باشد، یعنی افراسیاب برادرش را کشته است؟

رستم: بله. افراسیاب پلید به برادرش اغریث هم رحم نکرد و او را ناجوانمردانه به خاطر اینکه حاضر نشده بود اسیران ایرانی را بکشد، به قتل رساند!

حالا یک داستان دیگر برایت می‌گویم:

«روزی یک‌هزار و چهار نفر از سرداران ایران زمین یعنی: **توس**، **گودرز**، **بهرام** و **رهام** را برای مأموریت به چهار شهر فرستاد. اما وقتی آن‌ها رفتند، تازه دست بر دست زد و به من گفت: عجب اشتباهی کردم. چند نفر را به اشتباه به شهرهای جابه‌جا فرستادم!

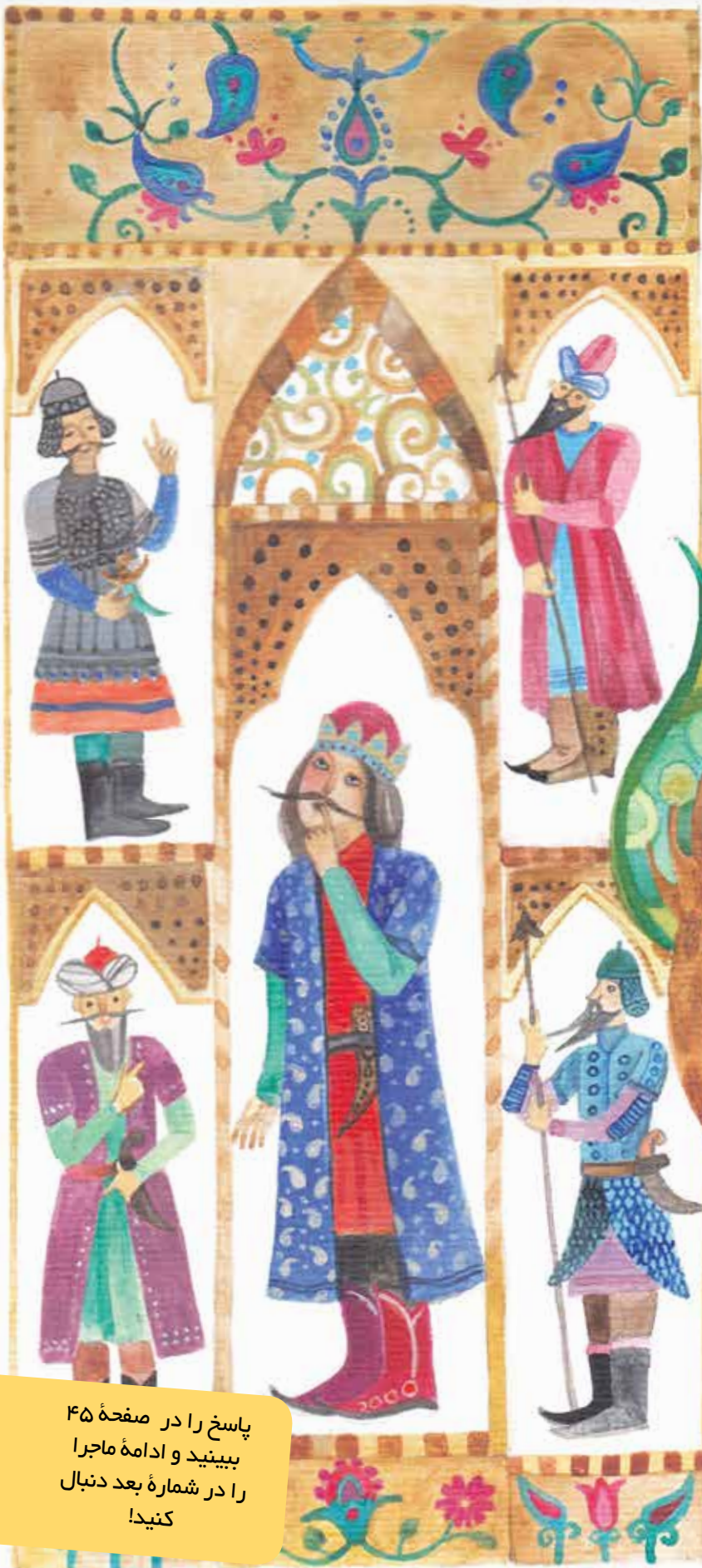
از او پرسیدم: یعنی باید به شهرهای دیگری می‌رفتند؟ و او گفت: نه. چهار شهر درست بود، چهار سردار هم درست انتخاب شده بودند، ولی بعضی‌ها به اشتباه به شهری که باید می‌رفتند، نرفتند. پرسیدم: چند نفر؟ و او گفت: من یا دقیقاً دو نفر را به مقصد درست فرستادم یا سه نفر را به مقصد درست فرستادم یا دقیقاً یک نفر را به مقصد نادرست فرستادم.

حالا ای جوان، آیا می‌توانی بگویی یک‌هزار و چهار نفر را به مقصد درست و چند نفر را به مقصد نادرست فرستاده بود؟

سیاوش گفت: «این که آسان است...» و رستم او را به خاطر پاسخ دقیق و درستش تشویق کرد و در ادامه گفت: «این یکی کمی دشوارتر است و دقت می‌خواهد.»

می‌دانی که هومان و بارمان پهلوانان توران زمین و برادران **پیران** و **ویسه** وزیر افراسیاب، هستند. آن‌ها در ظاهر کاملاً به هم شبیه هستند. در یکی از جنگ‌ها، وقتی می‌خواستیم برای صلح با افراسیاب مذاکره کنیم، افراسیاب یکی از آن‌ها را به نمایندگی از خودش فرستاد تا با من صحبت کند. از او پرسیدم: تو هومانی یا بارمانی؟

او گفت: من هومان هستم یا دروغ می‌گویم! حالا بگو او چه کسی بود: هومن یا بارمان؟ آیا شما دوستان نوجوان می‌توانید پاسخ این معما را بدهید؟



پاسخ را در صفحه ۴۵
ببینید و ادامه ماجرا
را در شماره بعد دنبال
کنید!